

cal development and social change in Libya, Lexington and Toronto 1980; Ḥabīb Wada'a al-Ḥasnāwī, *Min al-jumhūrīyya ilā l-jamāhīrīyya. Dirāsāt fī thawrat al-fātīh min sabtambir fī Lībiyā*, Tripoli 1982; Mansour O. El-Kikhia, *Libya's Qaddafi. The politics of contradiction*, Gainesville 1997; Hanspeter Mattes, *Die Volksrevolution in der Sozialistischen Libyschen Arabischen Volksgemahīrīyya. Die Entwicklung des politischen Systems nach dem al-fātīh und die Bedeutung Mu'ammar al-Qaddāfīs für den gesellschaftlichen Transformationsprozess*, Brazzaville and Heidelberg 1982; *al-Mu'jam al-jamāhīrī. Muṣṭalahāt al-naẓarīyya al-'ālamīyya al-thālītha*, Tripoli 1425/2004²; Amal Obeidi, *Political culture in Libya*, London and New York 2001; Mu'ammar al-Qadhafī, *al-Kitāb al-akhḍar*, vol. 1: *Ḥall mushkilat al-dīmuqrāṭīyya. Sulṭat al-sha'b*, vol. 2: *Ḥall al-mushkil al-iqtisādī. Al-Ishṭirākīyya*, vol. 3: *al-Rukn al-ijtimā'ī lil-naẓarīyya al-'ālamīyya al-thālītha*, Tripoli 1384–8/1975–9; Dirk Vandewalle, *A history of modern Libya*, Cambridge and New York 2012²; Dirk Vandewalle (ed.), *Libya since 1969. Qadhafi's revolution revisited*, New York 2008; Mabroka al-Werfalli, *Political alienation in Libya. Assessing citizens' political attitude and behaviour*, Reading 2011.

JAKOB KRAIS

al-Jawwānī

Sharīf al-Dīn Abū 'Alī Muḥammad b. Sanā' al-Mulk As'ad b. 'Alī **al-Jawwānī** (525–88/1131–92), Egyptian genealogist and historian. Al-Jawwānī was born probably in Cairo (in the broad sense, including al-Fustāṭ, as it is used hereafter in this article), to a Ḥusaynid family, hence his honorific al-Sharīf (descendant of the Prophet). His father, a reputed grammarian who is also called *qāḍī* (judge) in the sources, was an immigrant from Mosul who attained a high status at the Fāṭimid court. Al-Jawwānī, too, served the Fāṭimids, most importantly as *naqīb al-ashraf* (head of the Prophet's descendants) of Miṣr (Cairo, or possibly of Egypt as a whole)

until he was dismissed by Zangid forces led by Asad al-Dīn Shīrkūh (d. 564/1169) and Ṣalāḥ al-Dīn (Saladin, d. 589/1193). Al-Jawwānī, however, survived the transition from the Fāṭimid to the Ayyūbid regime and joined the entourage of Ṣalāḥ al-Dīn. He was with the sultan during the latter's Syrian campaign from 583/1187, and he may have been reinstated as the *naqīb al-ashraf*. Al-Jawwānī died in Egypt. The fact that he is called also *qāḍī* in the sources suggests that he also held a *qāḍī*ship of some kind (of Miṣr, in some sources) at some point in his life.

Al-Jawwānī wrote most extensively on genealogy, mainly on the 'Alids (Ṭalibids) but also on Arabs more generally. He composed in Ṣalāḥ al-Dīn's name *al-Jawhar al-maknūn fī dhikr (or ma'rīfat) al-qabā'īl wa-l-butūn* ("The hidden jewel on the account (or knowledge) of tribal groups"), a ten-volume dictionary of Arab tribes. His engagement in *ḥadīth* scholarship led him to compose biographical and genealogical works on *ḥadīth* transmitters. The *Ghayz ulī al-rafḍ wa-l-makr fī faḍl man kun-yatuhu Abū Bakr (or man yukannā Abā Bakr)* ("The [cause of] anger of the deceitful Shī'īs on the virtues of those who were named Abū Bakr"), dedicated to Ṣalāḥ al-Dīn's brother al-'Ādil (d. 615/1218), and *al-Awrāq al-muḥarrara fī faḍā'il al-'ashara* ("The elegantly written sheets of paper on the virtues of the ten [Companions of the Prophet who are promised Heaven according to the Sunnī understanding]") represent his writings on the historical figures of Sunnī Islam. Al-Jawwānī was also active in the promotion of tomb visitation in Cairo. He wrote the *Mazārāt al-ashraf* ("The shrines of the *sharīfs*"), no doubt a work on 'Alid shrines in Cairo, and also a work that propounded the virtues of al-Sayyida Naḥṣa (d. 208/824) and of her

تنظیم و تصحیح میرهاشم محدث، تهران ۱۳۶۱ ش؛ مولانا ناصری،
فتوت‌نامه مولانا ناصری، چاپ فرانتس تشر، لایپزیگ ۱۹۴۴.
/ مهران افشاری /

جوانمردی ← فتوت

جوانی، ابوعلی شرف‌الدین محمدبن اسعدبن علی
حسینی، تقیب، نسب‌شناس، شاعر، جغرافیانگار و مورخ سده
ششم. نسبت جوانی را برخی بدون تشدید ضبط کرده‌اند (←
سنذری، ج ۱، ص ۱۷۸). صفدی از او با لقب رشیدالدین و
نسبت مازندرانی یاد کرده (ج ۲، ص ۲۰۲)؛ اما، ظاهراً وی را با
ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸) خلط کرده است (ابن صابونی،
ص ۱۰۰، تعلیقه مصطفی جوادی). به گفته یاقوت حموی، جوانیه
که محمدبن اسعد جوانی و دیگر اشراف علوی بنوجوانی
بدانجا منسوب‌اند - جا یا روستایی نزدیک مدینه بوده است
(۱۹۶۵، ج ۲، ص ۱۳۷). گفته می‌شود که صلاح‌الدین ایوبی،
جوانیه را به نام محمد جوانی تویق کرد و او کسی را به نیابت
بدانجا فرستاد تا آن را برای وی بهره‌برداری کند (سنذری،
همانجا؛ ابن صابونی، ص ۱۰۱؛ ذهبی، ص ۳۰۸).

بنابر تبارنامه‌ای که کتب انساب و تراجم ذکر کرده‌اند، نسب
جوانی به عبدالله اعرج بن حسین اصغر، نواده امام زین‌العابدین
علی بن حسین علیهما السلام، می‌رسد و نسبت حسینی، علوی
و عبیدلی (عبدلی) از همین جاست (← سنذری، ج ۱،
ص ۱۷۷؛ ابن عتبه، ص ۳۱۸-۳۲۰؛ قس ذهبی، ص ۳۰۷؛
صفدی، همانجا). غسانی، مؤلف العسجد المسبوک (ص ۲۲۰)،
وی را حسنی خوانده که خطاست. به گفته عمادالدین کاتب، پدر
جوانی در اصل اهل موصل بود که به مصر مهاجرت کرد و در
آنجا سکنا گزید. وی عالمی نحوی و ادیب و شاعر بود و ظاهراً
به منصب قضاوت رسید (عمادالدین کاتب، قسم شعراء مصر،
ج ۱، ص ۱۱۹-۱۲۰؛ نیز ← یاقوت حموی، ۱۹۹۳، ج ۲،
ص ۶۴۵؛ همو، ۱۹۶۵، همانجا؛ قحطی، ص ۲۰۶). شهرت او
«نحوی» بوده است (مقریزی، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۸۰) و از این رو
جوانی را ابن نحوی (← یاقوت حموی، ۱۹۶۵، ج ۳، ص ۸۹۹؛
قس ابن شاکر کتبی، ج ۱، ص ۲۹۴) نیز خوانده‌اند.

برخی، همچون تاج‌الدین رملی نسابه، تبارنامه جوانی را
ساختگی خوانده‌اند. بنا به گفته وی جد و نیای اعلای جوانی در
کرانه مغرب می‌زیستند و از آنجا به بیجا به و سپس به مصر نقل
مکان کردند. اسعد در آنجا ادعای شرافت و انتساب به فاطمیان
مصر کرد. او با دختر جوهر صقلی * ازدواج کرد و صاحب پسری
به نام محمد شد. محمد نام جدش، یحیی، را به علی تغییر داد و

در برخی آثار کهن جغرافیایی و تاریخی نیز از مقبره
جوانمرد قصاب یاد شده است و این گمان را پدید می‌آورد که
شاید جوانمرد قصاب شخصیت تاریخی ناشناخته‌ای باشد.
حمدالله مستوفی (متوفی ۷۵۰؛ ص ۵۴) از مدفن او در ری و
عبدالرزاق سمرقندی در ذکر وقایع ۸۶۴ (ج ۲، جزء ۳،
ص ۱۲۱۷) از مدفن او در سرخس یاد کرده‌اند. به نظر قزوینی
(ج ۲، ص ۳۷۷) جوانمرد قصاب مدفون در سرخس به جوانمرد
قصاب ری ربطی ندارد. امروزه نیز در جنوب تهران به سوی ری،
در زمینهای منصورآباد (اکنون جزء منطقه بیستم شهرداری
تهران) بقعه‌ای به نام جوانمرد قصاب هست که به احتمال زیاد
بعد از عهد فتحعلی شاه (۱۲۱۲-۱۲۵۰) ساخته شده است
(مصطفوی، ج ۱، ص ۱۶۸-۱۶۹).

ایات لوحه قبر داخل بقعه نشان می‌دهد که صاحب آن را
همان پیر افسانه‌ای صنف قصاب دانسته‌اند. محله اطراف بقعه
نیز جوانمرد قصاب نام گرفته و قصه جوانمرد قصاب برای مردم
این محل، معروف و مقبره او زیارتگاه است. مقبره‌های دیگری
هم در برخی روستاها به نام جوانمرد قصاب وجود دارد (←
همان، ص ۱۶۹) و احتمال دارد همه آنها مقبره‌هایی نمادین
برای شخصیت افسانه‌ای جوانمرد قصاب باشند. قصابان
افغانستان شیهای جمعه به نام جوانمرد قصاب نذری می‌دهند و
در حین مراسم، یکی از پیران خانواده، قصه جوانمرد قصاب را
نقل می‌کند (رحمانی، ص ۶۰۳).

منابع: آئین قلندری: مشتمل بر چهار رساله در باب قلندری،
خاکساری، فرقه عجم و سخنوری، چلچاپ ابوطالب میرعابدینی و
مهران افشاری، تهران: فراروان، ۱۳۷۴ ش؛ ابن اثیر؛ ابن سعد (بیروت)؛
ابن معمار، کتاب الفتوة، چاپ مصطفی جوادی و دیگران، بغداد ۱۹۵۸؛
محمدحسین بن خلف برهان، برهان قاطع، چاپ محمد معین، تهران
۱۳۶۱ ش؛ حمدالله مستوفی، نزهة القلوب؛ در بیان کار سلاخان و
قصابان، در چهارده رساله در باب فتوت و اصناف، چاپ مهران
افشاری و مهدی ملایینی، تهران: چشمه، ۱۳۸۱ ش؛ روشن رحمانی،
افسانه‌های دری، تهران ۱۳۷۷ ش؛ عبدالحسین زرین‌کوب، جستجو در
تصوف ایران، تهران ۱۳۶۳ ش؛ محمدعلی شریف یزدی شامروزی،
«رساله در بیان اصناف»، در فتوت‌نامه‌ها و رسائل خاکساریه: سنی
رساله، چاپ مهران افشاری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
فرهنگی، ۱۳۸۲ ش؛ صباح ابراهیم سعید شیخی، الاضائف فی العصر
العباسی: تشأنتها و تطورها، بغداد ۱۹۷۶/۱۳۹۶؛ عبدالرزاق سمرقندی،
مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۲، چاپ محمد شقیع، لاهور
۱۳۶۸-۱۳۶۵؛ محمد قزوینی، یادداشت‌های قزوینی، چاپ ایرج افشار،
تهران ۱۳۶۳ ش؛ حسین بن علی کاشفی، فتوت‌نامه سلطانی، چاپ
محمدجعفر محبوب، تهران ۱۳۵۰ ش؛ محمدحسین بن عبدالله گریان
شهرابی، کتاب طریق البکاء، تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات
کتب ایران، [بی‌تا.]. محمدتقی مصطفوی، آثار تاریخی طهران، ج ۱،

Sayyid, very rich in detail); Walī b. Yūsuf, *Inṣāf nāma*, Ḥaydarābād 1367; ‘Abd al-Raṣhīd, *Nakhiyyāt*, Ḥaydarābād 1369; S. Athar ‘Abbās Rizvī in *Medieval India*, ‘Aligāth 1954 (“*The Mahdavi movement in India*”); Abu ‘l-Kalām Āzād, *Tadhkira*³, Lahore 1960, 39-44, 52 ff.; Khayr al-Dīn Muḥammad Ilāhābādī, *Djawnpurnāma*, Djawnpur 1878; D. S. Margoliouth, *On Mahdis and Mahdism*, London 1916; Maḥmūd Shīrānī in *Oriental College Magazine*, Lahore, Nov. 1940; Muḥammad Ma‘ṣūm Bhakkārī, *Ta’rikh-i Sind*, Poona 1938, index; ‘Abd al-Ḥaḥḥ Muḥaddith Dihlawī, *Akhbār al-akhḥyār*, s.v. Muḥammad b. Yūsuf; idem, *Zād al-muttaḥin* (MS.); Samsām al-Dawla Shāh Nawāz Khān, *Ma‘āthir al-umarā’*², (Bib. Ind.) i, 124 ff.; I. Goldziher, *Vorlesungen*², 364; idem, *Ghair Mahdi* in *ERE*, vi, 189; *Bombay Gazetteer*, Bombay 1899, ix/2, 62; Djā‘far Sharīf, *Qanoon-e-Islam*², Oxford 1921, 208-9; Sayyid Walī, *Sawānih Mahdī Maw‘ūd* (not available to me); Miyān Muṣṭafā Guḍjarātī, *Makātib* (MS.); Sayyid Shāh Muḥammad, *Khatm al-hudā subul al-sawā*, Bangalore 1291; ‘Abd al-Ḥayy Lakhnawī, *Nuzhat al-khawāṭir*, iv, Ḥaydarābād, s.v. Muḥammad b. Yūsuf; apparently follows the notice in *Akhbār al-akhḥyār* where the copyist seems to have read Yūsuf for Sayyid Khān written in *shikasta* style; Muḥammad Sulaymān, *Khātām-i Sulaymānī* (still in MS.); ‘Abd Allāh Muḥammad b. ‘Umar al-Makkī, *Zafar al-wāliḥ bi Muḥaffar wa āliḥ*, (ed. Denison Ross), 35-6; ‘Abd al-Ḳādir b. Aḥmad, *Ma‘dan al-djawāhir*, Ḥaydarābād 1304, 98 ff., 161; Firishṭa, *Gulshan-i Ibrāhīmī*, Kānpur 1874, ii, 150; Kh‘ānd Mīr, *Akīda-i sharīfa* (MS.), an important Mahdawī source as it is the work of the son-in-law of Sayyid Muḥammad; ‘Abd al-Ghanī Rāmpūrī, *Madhāhib al-Islām*, Kānpur 1924, 713 ff.; Raḥmān ‘Alī, *Tadhkira-i ‘ulamā’-i Hind*, Lucknow 1332/1914, 197-201; ‘Alī al-Muttaḥī, *al-Burhān fi ‘alāmāt Mahdī ākhīr al-zāman*, (MS.) Asafiyya no. 968; idem, *Risālat al-Radd* (MS.) extensively quoted in *Sirādī al-absār*; ‘Alī al-Ḳārī, *Risālat al-Mahdī* (MS. Sa‘īdiyya, Ḥaydarābād (‘aḥā‘id wa kalām no. 65); idem, *Mirkāt* (ed. Cairo), v, 183 ff.; Nizām al-Dīn Aḥmad Bakhshī, *Ṭabakāt-i Akbarī* (Bib. Ind.), index; W. A. Erskine, *A history of India under the first two sovereigns of the House of Taimur*, London 1854, ii, 475 ff.; *Beloochistan Gazetteer* (s.v. Zikris); Sayyid Gulāb Miyān, *Ta’rikh-i Pālanpūr*; Sayyid ‘Isā, *Ma‘āriḍ al-riwāyāt*, Bangalore 1283; idem, *Shubhāt al-fatāwā*, Bangalore 1283 (both in refutation of *Risālat al-Radd*); anon., *Hālāt-i Sayyid Muḥammad-i Djawnpūrī*, MS. Asafiyya, ii, no. 34; anon., *Intikhāb-i tawārikh al-Aghyār*, MS. Peshāwar no. 1549. See also MAHDAWĪ, MAHDĪ.

(A. S. BAZMEE ANSARI)

AL-DJAWWĀNĪ, ABŪ ‘ALĪ MUḤAMMAD B. AS‘AD, Arab genealogist and historian, b. 525/1131, d. 588/1192. The Djawwānī family claimed ‘Alid descent through a son of ‘Ubayd Allāh b. al-Ḥusayn b. ‘Alī b. al-Ḥusayn b. ‘Alī b. Abī Ṭālib. This pedigree was well established at least as early as the first half of the 4th/10th century when Abu ‘l-Farāj al-Iṣfahānī (*Makātib al-Ṭālibiyyin*, Cairo 1368/1949, 193, 435, 438) reported historical information received by him personally from ‘Alī b. Ibrāhīm al-Djawwānī, himself a genealogist and the eighth lineal ancestor of our Djawwānī. The latter was born and educated in Egypt. He taught *hadīth* there as well as in Damascus and Aleppo. At one time, he was appointed ‘Alid Chief of Egypt, apparently by

Shīrkūh or Ṣalāh al-Dīn in the late 1160s. It seems that he did not hold this position very long. His main love and occupation were his genealogical and historical studies. They may have compensated him for the pain he must have felt in witnessing the decay of the power of the Fātimids whose fame, it seems, had attracted his family to Egypt. However, he continued to enjoy the favor of the Ayyūbids to whom he dedicated some of his works. Ṣalāh al-Dīn is said to have granted al-Djawwāniyya, the estate near Medina after which his family was named, to him as a fief.

A list of his works from al-Makrīzī’s *Muḥaffā* mentions eighteen titles, some of them large works. They deal with ‘Alid genealogy, including a history of the Djawwānī family, a study of his father’s pedigree, and works on Ṭālibid biographies, Ṭālibid genealogists, the Banu ‘l-Arkaṭ, and the Idrīsids. He also wrote genealogical and historical works of a more general nature, among them works on the praiseworthy qualities of the ‘ashara (*al-mubashshara*, [q.v.]), on those who, like al-‘Adīl, had the kunya Abū Bakr, and on Arabic tribes (*al-Djawhar al-maknūn fi dhikr al-kabā‘il wa ‘l-butūn*). The last work, as well as a topographical work on Egypt (*al-Nuḥaṭ ‘ala ‘l-khīṭaṭ*) and a monograph on the sanctuary of Sayyida Nafisa, are also known from quotations in al-Makrīzī’s *Khīṭaṭ* (the *Djawhar* is also cited in Ibn al-‘Adīm’s *Bughya*). These quotations tend to confirm al-Djawwānī’s considerable stature as a scholar, although even in his case orthodox scholars could not entirely suppress their customary suspicion of the veracity of Shī‘ī genealogists.

Manuscripts of only two works by al-Djawwānī appear to have been signalized so far. One of them, on the genealogy and history of the Prophet and the people in his life, is dedicated to al-Ḳāḍī al-Fāḍil and entitled *al-Tuḥfa al-sharīfa* (Berlin 9511, Paris 2010, 4798, Topkapusaray Ahmet III, 2759, Cairo², v, 129 f., Sohag 315 ta’rikh). The other, on tribal genealogy, is called *al-Tuḥfa al-zarīfa* or *Uṣūl al-aḥsāb wa-fuṣūl al-ansāb* (Paris 4798, Cairo², v, 30 f.). Al-Makrīzī’s list does not include any exactly corresponding titles, but the second work may correspond either to *Tādīj al-ansāb wa-minhādīj al-sawāb* or to *Tadhkirat uli ‘l-albāb li-uṣūl al-ansāb*.

Bibliography: Ibn al-Ṣābūnī, *Takmilat Ikmal al-ikmal*, Baghdād 1377/1957, 83, 99-104, 189, 299. The editor, Muṣṭafā Djawād, adds detailed information on other sources, to wit: al-‘Imād al-Iṣfahānī, *Khārīda* (on Egyptian poets), Cairo, n.d. (1951), 117 ff.; al-Ḳiftī, *al-Muḥammadūn min al-shu‘arā’*, and *Inbāh*; Yākūt, ii, 137; al-Dhahabī, *Ta’rikh al-Islām*, anno 588; al-Ṣafādī, *Wāfi*, ii, 202; Ibn Ḥaḍjar, *Lisān*, v, 74 ff. (containing references to other sources at present unavailable); Ibn ‘Inaba (‘Utba), *Umdat al-ṭālib*, 212, 285. Cf., further, C. H. Becker, *Beiträge zur Geschichte Ägyptens*, Strasburg, 1902, 26 ff.; Brockelmann, I, 451 f., S I, 626; *Fihrist al-makhtūṭāt al-muṣawwara*, ii/1, Cairo n.d. (1954), 83.

(F. ROSENTHAL)

AL-DJAWZĀ’ [see NUḌJŪM].

AL-DJAWZAHAR or **AL-DJAWZAHAR**, technical term occurring in Arabic and Persian astrological and astronomical texts.

1. It indicates primarily the two lunar nodes, *al-‘uḥdatāni*, i.e., the two diametrically opposite points of intersection between the moon’s orbit and the ecliptic: the ascending node or “head”, *ra’s*, and the descending node or “tail”, *dhanab* (scil. of the

lückenlos, es geht nämlich Band I von Elif bis zum Schluss von د, Band II von Rāzī bis قمرمطى, Bd. III von قمرمسى bis Kelbī. In der Hs. lassen sich zwei Hände unterscheiden.

تحفة ظريفة ومقدمة لطيفة وهدية منيفة في اصول الاحساب
betitelt sich das Werk des Abū 'Alī Muḥammad al-'Obeidī b. As'ad b. 'Alī b. al-Mu'ammār b. 'Omar b. 'Alī b. al-Ḥasan b. Aḥmed b. 'Alī b. Ibrāhīm b. Muḥammad b. al-Ḥusein b. Muḥammad al-Gauwānī (so nach dem Zeugnis des Muḥjt-ad-dīn an-Nawawī; vgl. W. 280 a Chawāfī) b. 'Obeidallāh al-'A'rag al-Ḥuseinī geb. 525 † 588. Der guten, theilweise vokalisiertes Hs. fehlt der Schluss; der Verfasser des تاج العروس hat sie benutzt. Da der Verfasser wenig bekannt ist, verweise ich noch auf Maḥrizī's خطط (I, 5, 16), wo sein كتاب النقط erwähnt wird. — Ueber die arabischen Stämme handelt die نهاية العرب des Muḥammad b. 'Abdallāh al-Ḳalḳašandī (im catal. Mus. Britann. no. 341 Aḥmed b. 'Abdallāh, bei W. 467 Aḥmed b. 'Alī); von den beiden Hss. ist die eine alt, aber vielfach neu ergänzt, die andere jung. — Von den genealogischen Werken des Sejjid Aḥmed Kamāl-ad-dīn (anders W. 470) b. 'Alī b. 'Anbasa (?) † 828 liegt nicht nur die in Europa bekannte عمدة, sondern auch der بحر الانساب vor, den Sejjid Murtaḏā im J. 1186 benutzte. — Der erste Theil vom الوصول سلم des Ḥaggi Ḥalīfa (vgl. ihn im كشف s. v. انساب السمعاني) reicht bis رخ. — Aus den Werken über adelige Familien hebe ich hervor das المشجر und الكشفان und انساب betitelte Buch des Muḥammad b. 'Alī al-Ḥuseinī an-Nagaffī über die سادة in zwei Hss. und das Werkchen (38 S.) des Murād Gāwiš über die Bekriten. (نطائف المنن) und (النفحات المسكينة).

Die geographische Litteratur weist fast nur Sachen zweiten und dritten Ranges auf. Ein v. J. 748 datiertes Fragment des Idrisi (6. Jahrh.) geht bis inmitten des zweiten Klimas. Daran reiht sich sachgemäss ein dem Šihāb-ad-dīn Aḥmed al-Maḥrizī zugeschriebenes Werkchen u. d. T. جنى الازهار من الروض المعطار. das sich bei genauerer Untersuchung als Auszug aus Idrisi herausstellte. Ich verweise im übrigen auf das Bulletin de la Société Khédiviale de Géographie (série III, no. 2), wo der Schreiber dieses

ausführlicher über das genannte Büchlein handelte. — Von der رحلة des 'Alī b. abī Bekr al-Harawī († 611) findet sich die kleine Ausgabe. Unsere Hs. der آثار البلاد des Ḳazwīnī († 682) wurde von einem Enkel des Nāšir-ad-dīn al-Laḳānī († 958), also bald nach 1000 Hg. geschrieben. Das bei W. 456 S. 199 erwähnte Itinerar des Ibn Ḥaldūn trägt den Titel التعريف. Muḥammad b. Sipāhī († 997) lieferte eine alphabetische Uebersetzung (أوضح) des Abū'l-fidā mit Nachträgen; Hs. v. J. 1090. Die Reise (تحفة الادبياء) des Ibrāhīm al-Ḥijārī († 1083) findet sich in einer v. J. 1082 datierten, vom Verfasser kurz vor seinem Tode verglichenen Hs. Ein vom gothaischen Katalog (no. 1545) nicht erwähntes Exemplar dieser Reise findet sich m. W. in Berlin (Wetzstein I, 125). Ferner ist die grosse Reise (الحقيقة والمجاز) des 'Abd-al-ganī an-Nabulūsī († 1143) zu erwähnen. In die Mitte des neunzehnten Jahrhunderts führt uns das Werk (نشوة المدام) des Sejjid Maḥmūd b. 'Abdallāh al-Āltūsī al-Ḥanafī († 1270), der im J. 1268/9 von Šamsūn über Amasia, Tokat, Dijārbekr, Nišibīn und Maušil nach Bagdad reiste.

Unter der spärlichen Litteratur über Staatswesen trifft man gleichwohl auf einige Werke, die nicht mit Stillschweigen übergangen werden dürfen. Obenan eine alte Handschrift des Werkes (غيات الامم), welches der Imām al-ḥaramein 'Abd-al-melik b. 'Abdallāh al-Guweinī († 478) für den Fürsten Ġijāt-ad-daula abfasste. Al-Guweinī handelt in drei ركن über 1) في الامامة في تقدير انقراض حملة الشريعة 3) في تقدير خلو الزمان عن الائمة 2) Ferner ein Werk des Muḥammad b. Ḳajjim al-Gauzīja († 751) u. d. T. الطرق الحكمية في السياسة الشرعية. Unbekannt ist mir der Verfasser der für die Bibliothek des frömmelnden ägyptischen Herrschers Ḳaitbāī im J. 878 geschriebenen المقدمة السلطانية في السياسة الشرعية. Von modernem Geist durchweht ist dagegen das in Tunis (1285) gedruckte Werk (اقوم المسالك) des ehemals tunisischen, später osmanischen Ministers Ḥeir-ed-dīn, der die islamischen Staatsgebilde mit europäischen Rezepten zu verjüngen hofft. Ein Auszug daraus wurde gesondert arabisch gedruckt und auch vom Verfasser französisch herausgegeben (Paris 1868, 79 pp.).

الجنوب من ليل، ووقع في الأسر وسجن في قلعة كونيغشتاين، غير أنه تخلص من الأسر في حزيران من ذلك العام مقابل الوعد بالتعاون مع حكومة فيشي، فمُنح رتبة مارشال وعين قائداً للقوات الفرنسية في الشمال الإفريقي. عينه الجنرال دوغول قائداً لقوات فرنسا الحرة في الحملة على تونس (١٩٤٢ - ١٩٤٣)، ثم قائداً لثليق الإنزال الفرنسي (سُمي فيما بعد فيلق الحملة الفرنسية CEF) في قوام الجيش الخامس الأمريكي الذي كلف العمل في مسرح العمليات الإيطالي. في الرابع من كانون الثاني ١٩٤٤ حصل جوان مع فيلقه على بعض الاستقلالية في قوام الجيش الخامس الأمريكي في الهجوم غرب فوكتورنو وهدفه الوصول إلى رومة، وكلف جوان العمل على الجناح الشمالي للجيش، ورغم الخسائر الجسيمة فقد نفذ

الموسوعات ذات الصلة:

الجزائر: الحرب العالمية الأولى، الحرب العالمية الثانية، «عول (شلال)»، «مخططة حلف شمال الأطلسي»

■ الجوآني (محمد بن أسعد -)

(٥٢٥ - ٥٨٨هـ/ ١١٣١ - ١١٩٢م)

أبو علي، شرف الدين الجواني العلوي، عالم بالأنساب، ومؤرخ وشاعر. ينتهي نسبه إلى علي بن أبي طالب. وقد أكد أبو الفرج الأصبهاني هذا النسب في كتابه «مقاتل الطالبيين»، وتنسب أسرة «الجواني» إلى «الجوانية» (بفتح الجيم وتشديد الواو) وهي قرية قرب المدينة المنورة. ولا يعرف السبب الذي دفع بالأسرة للانتقال إلى الموصل حيث كانت تقيم قبل هجرتها إلى مصر. ويبدو أن قيام الدولة الفاطمية في مصر كان عاملاً في جذبها من الموصل إلى الديار المصرية. فمحمد بن

الأطلسي في قطاع أوربة الوسطى. ومنح رتبة مارشال فرنسا عام ١٩٥٢. وبسبب جنوده في الجزائر عارض جوان سياسة الرئيس دوغول بشأن الجزائر فأحيل على التقاعد عام ١٩٦٢، وحين توفي أقيمت له جنازة رسمية، ووري جثمانه تحت قبة الأنفاليد. كان جوان جريئاً يتحلى بالصراحة وقوة الإقناع، سريع البديهة دافق الحماس، يملك فكراً استراتيجياً وخبرة في القتال، انضباطياً مخلصاً للنظام العسكري، على ولاء تام لحكومته، يتمتع بشخصية جذابة، يحبه جنوده ويحترمونه، ويبادلهم الحب والرعاية. نجح في إيطالية في إقناع الحلفاء بالقيمة العملية للجيش الفرنسي، وربما كان هذا أكبر خدماته لوطنه، وقد استحق أن يذكره التاريخ «قائد معارك غاريليانو».

محمد وليد الجلال

وتراجم الطالبين، وعلماء أنسابهم، ويصنفه خاصة أنساب «الآدراسة»، وهم من سلالة سليمان بن عبدالله بن الحسن بن علي بن أبي طالب و«بني الأرقط»، وهم سلالة عبدالله بن علي ابن الحسين بن علي بن أبي طالب. وألف في الأنساب عامة، وفي مناقب «العشرة المبشرين بالجنة»، وفي القبائل العربية «الجواهر المكنون» في ذكر القبائل والبطون، وكتب أيضاً عن «مقام السيدة نضية»، في القاهرة، وعن خطط القاهرة «النقط على الخطل». وصنف كتاباً عن كل من دخل مصر وكان يحمل لقب «العادل»، ويكنى بأبي بكر، أي علي غرار ما كان عليه اسم «الملك العادل»، أخي «صلاح الدين».

■ الجواهر

تطلق كلمة جواهر jewels على الأجسام المستخرجة من الأحجار الكريمة precious stones بأشكال هندسية محددة تقوم بتشكيلها وصياغتها مخابر متخصصة اعتماداً على بنيتها الداخلية التي عادة ما تكون على هيئة بلورات ذات أشكال خارجية غير منتظمة. تنشأ الأحجار الكريمة وتشكل في أوساط سائلة أو مصهورة في حيز محدود، يشاركها فيه فلزات ومعادن أخرى (غير ثمينية) لا تسمح لها بالنمو الحر وتمنعها من أخذ الشكل البلوري الهندسي النموذجي المرتبط بالبنية الشبكية الفراغية space lattice structure.

تأخذ الأحجار الكريمة في الوقت الحاضر أهمية كبيرة وقيمة عالية الثمن بسبب استخدامها في الصناعة

وجعل عنوانه «غيض أولي الرفض والمكر في فضل من يكنى بأبي بكر». وافتحه بترجمة «أبي بكر الصديق» وختمه بترجمة «الملك العادل الأيوبي»، ومن مؤلفاته «طبقات الطالبين»، و«شجرة الرسول إلى قريش وبطونها»، و«جل مصنفاته مخطوط». وذكر المستشرق «روزنتال»، أنه قد عُثر على مخطوطتين فقط من مصنفاته أحدهما عن سيرة الرسول ﷺ، ونسبه، وسيرة أصحابه وأنسابهم، وعنوانه «التحفة الشريفة»، وقد أهداه إلى القاضي الفاضل وزير صلاح الدين.

والمخطوط الثاني وعنوانه «التحفة الظريفة» أو «أصول الأحساب وقصول

مراجع للاستزادة:

ابن حجر العسقلاني، لسان الميزان (بيروت، ١٣٩٠هـ/ ١٩٧٩م).
أبو زمامة، كتاب الروضتين في أخبار السلفين (مصر، ١٣٧٧هـ).
العلاء الأصفهاني، خزينة القصر، قسم شعراء مصر (مصر، ١٣٨٤م).

وفي تشكيل الجواهر الزينة. ويتمتع كثير منها بصفات وخصائص فيزيائية مهمة جداً تؤهلها للاستخدامات الصناعية والتقنية المختلفة. اكتشفت حتى اليوم مئات الأحجار الكريمة والمعادن الثمينة التي درست دراسة مستفيضة من ناحية التركيب والخصائص الفيزيائية والمنشأ ومجالات استخدامها. وابتكرت أنواع منها، وخاصة الثمينة، طرائق لإصطناعها مخبرياً بهدف الحصول على جواهر نقية صافية بالأشكال والأنواع المطلوبة.

المفهوم الشائع للجواهر

من الشائع أن الجواهر هي مواد صلبة مستخرجة من صخور الأرض أو بعض الكائنات الحية، وتستخدم عموماً، بعد إعطائها الشكل الهندسي

الأنساب»، وهو في علم أنساب القبائل. وهذان العنوانان لم يردا في قائمة القريزي، وليس فيها ما يتوافق تماماً معهما. ولكن العنوان الثاني يمكن أن ينسجم مع عنوان «تاج الأنساب» ومنهج الصواب، أو «تذكرة أولي الألباب لأصول الأنساب».

ويلاحظ أنه مع تقييد بعض المؤرخين والعلماء لسعة علمه في الأنساب، فإن بعضهم الآخر يطعنون في صحة معلوماته وروايته، ومنهم ابن حجر العسقلاني إذ يقول: «وله في تصانيفه مجازفات كثيرة..... ويورد أسانيد مستغربة».

توفي الجواني في القاهرة.

يلى الصباغ

الجميل، قطع زينة ضمن إطارات وقوابل من الذهب أو الفضة أو البلاتين، ويعود ذلك لغلاء سعرها ومميزاتها الجمالية شكلاً ولوناً من ناحية، وندرتها في الطبيعة من ناحية أخرى. ويزيد في ندرتها استثمارها بدءاً من خاماتها الأولية (كالماس والكوارتز والتورمالين وغيرها) في كثير من الصناعات والتقانات العلمية الحديثة (الليزر والحاسوب).

يعد الماس [ر] من أكثر الجواهر شهرة وشيوعاً واستخداماً في مجال الزينة، وكذلك الزفير (السفير) والزركون والياقوت والتوباز والفيروز والعقيق واللزورد والزمره والتورمالين والكوارتز والأوبال واللؤلؤ والأوليفين والأزوريت والملاكييت وحجر الأمازون والروودونيت والكريزوليت والكهرمان

Anonyme, *Intikhāb-i tawārikh al-aghyār*, ms. Peshawar, n° 1549; voir aussi MAHDĪ et MAH-DAWĪ.
(A. S. BAZMEE ANSARI)

AL-DJAWWĀNĪ, ABŪ 'ALĪ MUḤAMMAD B. AS'AD, généalogiste et historien arabe, né en 525/1131, m. en 588/1192. La famille Djawwānī prétendait descendre de 'Alī par un fils de 'Ubayd Allāh b. al-Ḥusayn b. 'Alī b. al-Ḥusayn b. 'Alī b. 'Alī b. Abī Ṭālib. Cette généalogie était bien établie au moins dès la première moitié du IV^e/X^e s., au moment où Abū l-Faraj al-Iṣfahānī (*Maḳātil al-Ṭālibiyyin*, Caire 1368/1949, 193, 435, 438) rapporte des informations historiques reçues personnellement de 'Alī b. Ibrāhīm al-Djawwānī, lui-même généalogiste et huitième ancêtre direct de notre Djawwānī. Ce dernier naquit et fit ses études en Égypte; il y enseigna le *ḥadīth*, ainsi qu'à Damas et Alep. A un moment donné, il fut nommé chef des 'Alides en Égypte, apparemment par Shīrkūh ou Ṣalāh al-dīn, vers la fin des années 1160. Il ne paraît pas avoir conservé longtemps ce poste. Sa principale passion était ses études généalogiques et historiques; elles peuvent l'avoir dédommagé de la peine qu'il doit avoir ressentie en assistant au déclin du pouvoir des Fātimides dont la renommée, semble-t-il, avait attiré sa famille en Égypte. Cependant, il continua à jouir de la faveur des Ayyūbides à qui il dédia plusieurs de ses ouvrages. Ṣalāh al-dīn lui aurait attribué comme fief al-Djawwāniyya, un domaine proche de Médine auquel sa famille doit son nom.

Une liste de ses œuvres donnée par le Muḳaffā d'al-Makrīzī compte dix-huit titres, dont quelques-uns correspondent à de gros ouvrages. Ils ont trait à la généalogie 'alide, et comprennent une histoire de la famille Djawwānī, une étude de la généalogie de son père et des ouvrages sur les biographies ṭālibides, les généalogistes ṭālibides, les Banū l-Arkaṭ et les Idrisides. Il écrivit aussi des ouvrages généalogiques et historiques d'un caractère plus général, notamment des livres sur les qualités louables des 'ashara (*al-mubashshara* (q.v.)), sur ceux qui, comme al-'Adīl, portaient la kunya d'Abū Bakr et sur des tribus arabes (*al-Djawhar al-maknūn fī dhikr al-ḥabā'il wa-l-butūn*). Ce dernier ouvrage, ainsi que son ouvrage topographique sur l'Égypte (*al-Nuḳat 'alā l-khitat*) et une monographie du sanctuaire de Sayyida Nafisa, sont aussi connus par des citations dans les *Khīṭat* d'al-Makrīzī (le *Djawhar* est également cité dans la *Bughya* d'Ibn al-'Adīm). Ces citations tendent à confirmer l'importance considérable d'al-Djawwānī comme savant, bien que même dans son cas, les savants orthodoxes n'aient pas pu faire taire leur suspicion habituelle à l'égard de la véracité des généalogistes shī'ites.

Des mss de deux ouvrages seulement d'al-Djawwānī semblent avoir été jusqu'ici signalés. L'un d'eux, sur la généalogie et l'histoire du Prophète et de ses contemporains, est dédié à al-Kāḍī al-Fāḍil et intitulé *al-Tuḥfa al-sharīfa* (Berlin, 9511; Paris 2010, 4798; Topkapusaray Ahmet III, 2759; Caire², V, 129 sq.; Sohag, 315 ta'riḳh). L'autre, sur la généalogie tribale, est appelé *al-Tuḥfa al-zarīfa* ou *Uṣūl al-aḥsāb wa-ṭuṣūl al-ansāb* (Paris, 4798; Caire², V, 30 sq.). La liste d'al-Makrīzī ne contient pas de titres qui y répondent exactement, mais le second ouvrage peut correspondre soit au *Tādī al-ansāb wa-minḥādī al-ṣawāb*, soit à la *Tadhkirat ulī l-albāb li-uṣūl al-ansāb*.

Bibliographie : Ibn al-Ṣābūnī, *Takmilat Ikmal al-ikmāl*, Bagdad 1377/1957, 83, 99-104, 189, 299; l'éditeur, Muṣṭafā Djawād, ajoute des informations détaillées sur d'autres sources, à savoir : al-'Imād

al-Iṣfahānī, *Khārīda* (sur des poètes égyptiens), Caire s.d. [1951], 117 sqq.; Kiftī, *al-Muḥammadūn min al-shu'arā'* et *Inbāh*; Yāḳūt, II, 137; Dhahabī, *Ta'riḳh al-Islām*, s.a. 588; Ṣafādī, *Wāfi*, II, 202; Ibn Ḥadjjar, *Lisān al-mizān*, V, 74 sqq. (avec des références à d'autres sources, à présent inaccessibles); Ibn 'Inaba ('Utba), *Umdat al-tālib*, 212, 285). — Voir aussi : C. H. Becker, *Beiträge zur Geschichte Ägyptens*, Strasbourg 1902, 26 sqq.; Brockelmann, I, 451 sq., SI, 626; *Fihrist al-makhtūṭāt al-musawwara*, II/I, Caire s.d. [1954], 83. (F. ROSENTHAL)

AL-DJAWZĀ'. [Voir NUDJŪM].

AL-DJAWZAHAR, ou AL-DJAWZAHAR, terme technique qu'on rencontre dans les textes astrologiques et astronomiques arabes et persans.

1. — Il indique en premier lieu les deux nœuds lunaires, *al-'uḳdatān*, c'est-à-dire les deux points diamétralement opposés d'intersection de l'orbite de la lune et de l'écliptique : le nœud ascendant ou «tête» (*ra's*), et le nœud descendant ou «queue» (*dhanab* [du dragon, al-Tinnīn]). Dans de nombreux cas, il ne désigne que la «tête»; dans quelques mss, un mot spécial, *nawbahar*, est employé pour la «queue» (voir ci-dessous).

Le mot *djawzahar*, bien qu'expliqué différemment dans les *Majāliḥ al-'ulūm*, dérive nettement de l'aveistique *gao-čithra* (= pehlevi *gōčīhr* = persan moderne *gawzahr*), épithète adjectivale de la Lune qui signifie «formant l'origine du taureau» (Bartholomae) ou plutôt «conservant le *sperma bovis*». Dans le *Bundahishn*, *gōčīhr*, avec le (*dumbomand*) *mūsh-parik* à queue, apparaît une fois comme l'antagoniste du soleil et de la lune, alors que, dans une autre occasion, il est dit qu'il s'est «placé lui-même au centre du ciel, sous la forme d'un serpent (*mār draco*)».

Le développement sémasiologique compliqué du mot et ses diverses fonctions dans la mythologie et l'ancienne astrologie ne peuvent être compris qu'en rapport avec le mythe du monstre de l'éclipse (dragon), très largement répandu sur tout le continent eurasiatique, et en particulier le mythe indien de Rāhu : le démon Rāhu, immortalisé par la boisson *amṛta* interdite dont il a bu à petites gorgées, est décapité par Vishnu; mais ses deux parties : la tête (Rāhu) et la queue (dès lors appelée Ketu), ayant été transformées en étoiles, essaient sans cesse de dévorer le Soleil et la Lune pour se venger du fait qu'ils avaient dénoncé le crime de Rāhu à Vishnu. Donc Rāhu et Ketu sont tous deux identifiés au monstre de l'éclipse, mais ce dernier apparaît aussi à intervalles irréguliers sous la forme d'une comète (*dhūmaketu* «fumée-ketu»; voir aussi KAYD, nom sous lequel l'aspect de comète du Katu indien a survécu dans l'astrologie islamique).

Dans une phase postérieure, «scientifique» (c.-à-d. de comput) de l'astrologie dans l'Inde, Rāhu fut identifié au nœud ascendant et Ketu au nœud descendant, du fait que les éclipses ne peuvent se produire que lorsque les deux luminaires se trouvent suffisamment près des nœuds. En arabe, c'est sans aucun doute grâce avant tout à l'influence indienne que les termes grecs ὁ ἀναβιβάζων et ὁ καταβιβάζων (c.-à-d. σύνδεσμος) tels qu'ils se trouvent dans l'Almageste, ont été remplacés par *al-ra's* et *al-dhanab*; en particulier, le synonyme d'*al-dhanab*, *nawbahar* «la nouvelle partie», révèle clairement sa parenté avec Ketu. Quant au monstre de l'éclipse, le *djawzahar*, il est considéré comme un serpent ou un dragon (*tinnīn*) géant (pour sa représentation dans l'art du Proche Orient, voir Hartner (1) et (2);

ISAM KTP.

DM. 33215/1

محمد عيسى صالحية ، المعجم الشامل للتراث العربي
المطبوع ، الجزء الثاني ، ص. 88 ، ١٩٩٢ القاهرة .

12 EKIM 1995

MAARUF ALI
SORRA KULLA HURUJIMAN

* الجَوَانِي (محمد بن أسعد ، أبو علي ، شرف الدين) ت ٥٨٨ هـ / ١١٩٢ م .

- مختصر من الكلام في الفرق بين من اسم أبيه سَلَام ، وَسَلَام :

○ تحقيق صلاح الدين المنجد ، دمشق : المجمع العلمي العربي ،

١٩٦٢ م ، ٢٤ ص .

ذخائر التراث العربية الإسلامية, مج. الأول, ١٩٨١/١٤٠١.

ISAM 95809. 457 .ص. [y.y : y.y.]

الجوانسي - Levyani

ابو هلي شرف الدين محمد بن اسعد (٥٨٨ هـ)

١ - مختصر من الكلام في الفرق بين من اسم ابيه سلام وسلام -

- تحقيق : صلاح الدين المنجد -

دمشق ، المجمع العلمي العربي ، ١٩٦٢ م ، ٢٤ ص -

10 AGUSTOS 2005

MAJLIS KATIBUL KUTUBAH
SONBA GELAN BUKITRENGAS

-cevvanî

الجواني^(١)

محمد بن أسعد^(٢) بن علي بن معمر، الحسيني، العلوي، شرف الدين،
أبو علي

٥٢٥ - ٥٨٨ هـ

١١٣١ - ١١٩٢ م

- (١) بفتح الجيم وتشديد الواو: نسبة إلى «الجوانية» موضع أو قرية بالقرب من المدينة المنورة .
(٢) ترجمته في هدية العارفين: «محمد بن سعد...». وفي معجم المؤلفين ثلاث ترجمات :
أ ، ب باسم محمد بن أسد، والثالثة باسم محمد بن أسعد .
- ١ - الأعلام ٦: ٢٥٦ .
 - ٢ - تاريخ العروس (فصل الجيم باب النون) ٩: ١٦٩ .
 - ٣ - فريدة القصر - قسم شعراء مصر .
 - ٤ - الوافي بالوفيات: ترجمة رقم في ٢: ٢٠٢ .
 - ٥ - لسان الميزان ٥: ٧٤ .
 - ٦ - كشف الظنون في ١ ع ٢٦٨ ، ٢ ع ١١٠٤ ، ١٨٦٢ .
 - ٧ - هدية العارفين ٢ ع ١٠٣ .
 - ٨ - الأعلام ٦: ٢٥٦ .
 - ٩ - معجم المؤلفين ٣: ٢٧٥ ، ٩: ٤٥ ، ٤٩ .

MADDE YAYIMLANDIRILAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

07 MART 1995

AL-MUHAMMADIYAH
KUTUPHANASI

SULTAN
KUTUPHANASI

26 EYLÜL 2010

Cevanê

0167 Al-Ğawwānī, Muḥammad b. Asʿad

Al-muqaddima al-fāḍila : tuḥfa zarīfa wa-muqaddima laṭīfa wa-hadiya munīfa fī uṣūl al-aḥsāb wa-fuṣūl al-ansāb / taʿlīf Abū ʿAlī Muḥammad b. al-Šarīf Abū l-Barakāt Asʿad b. ʿAlī al-Ḥusaynī al-Ğawwānī ; taḥqīq wa-taqdīm Turkī b. Muṭlaq al-Qaddāḥ al-ʿutaybī. - T. 1. - Al-

Riyād : Maṭābiʿ al-Ḥumayḍī, 2006. - 286

p. : il. ; 25 cm

Bibliografía: p. 175-181. - Índices. - "1427 h."-Contraport.

ISBN 9960-39-085-8

1. Tribus - Arabia - Historia 2. Árabes - Genealogía I. Al-Qaddāḥ, Turkī b. Muṭlaq II. Título.

397(=411.21)

929.5(=411.21)

ICMA 4-33641 R. 68830